

درس قواعد فقهیه استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: قاعده لاجرح
موضوع جزئی: ادله قاعده _ بررسی مانع مشروعیت قاعده _
پاسخ اول (سید طباطبائی) _ کلام صاحب فصول _ کلام صاحب عناوین
تاریخ: ۵ دی ۱۴۰۰
مصادف با: ۲۱ جمادی الاول ۱۴۴۳
جلسه: ۲۳

﴿الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین﴾

خلاصه جلسه گذشته

در پایان بحث از ادله اعتبار و مشروعیت قاعده لاجرح، گفتیم شبهه ای مطرح شده که می تواند به عنوان مانعی در برابر این ادله موجب خدشه در اعتبار و مشروعیت قاعده لاجرح شود. عمدتاً دو مسئله باعث شد این اشکال تولید شود، یکی وجود تکالیف و وظایفی که قطعاً حرجی و مشتمل بر مشقت و صعوبت اند در شریعت. و دیگری اینکه بعضی موارد که چندان مشقت و صعوبت محسوب نمی شوند و از این تکالیف بسیار آسان تر اند، می بینیم که در شریعت نفی شده. آنگاه چطور می شود این دو مطلب را با هم و آن ها را با قاعده لاجرح و کلیتی که در قاعده لاجرح وجود دارد جمع کرد. پس این حاکی از آن است که چنین قاعده ای به این نحو قابل پذیرش نیست. این یک شبهه جدی است در برابر ادله و باید برای آن چاره ای اندیشیده شود. گفتیم برخی این شبهه را تلقی به قبول کرده اند و پذیرفته اند مانند صاحب وسائل که ما به بیان صاحب وسائل هم پاسخ دادیم و کلام ایشان را مورد اشکال قرار دادیم.

بررسی شبهه و مانع

اما جمعی از بزرگان به پاسخ در برابر این شبهه روی آورده اند و هر یک از آن ها به نحوی خواسته اند این شبهه و مشکل را برطرف کنند.

صاحب عوائد به چند پاسخ اشاره کرده. به تبع ایشان، صاحب عناوین هم همان پاسخ ها را به اضافه پاسخ خود نراقی به این اشکال ذکر کرده و مورد بررسی قرار داده و البته به غیر از آنچه در کلمات مرحوم نراقی به آن ها اشاره شده، عالمان و بزرگان متأخر هم پاسخ هایی داده اند، لذا مجموعاً چند پاسخ در اینجا وجود دارد که باید مورد بررسی قرار بگیرد.

برخی از پاسخ ها اساساً به نوعی قابلیت بررسی ندارند و ما نمی توانیم آن ها را به عنوان یک پاسخ بپذیریم چون این ها در حقیقت مطلبی را گفته اند که اساساً از بحث ما خارج است. مثلاً صاحب فصول یکی از پاسخ هایی که به این اشکال داده، این است که تکالیف ممکن است به حسب ظاهر حرجی باشند، اما ما باید ببینیم آنچه که به ازاء این تکالیف نصیب مکلف می شود، آن مصلحتی که در برابر این تکلیف حرجی عائد مکلف می شود، تا چه حد است چون در کسر و انکسار تکلیف با منافع و مصالحی که بر این تکلیف مترتب می شود می توانیم قضاوت کنیم تکلیف حرجی است یا خیر.

پس صورت عمل ممکن است حرجی باشد، اما غایتی که به دنبال عمل مترتب می شود مهم است که چنانچه تناسب بین عمل و غایت وجود داشته باشد، ما این تکلیف را حرجی نمی دانیم، اما اگر تناسب نباشد، تکلیف حرجی است. بر این

اساس مواردی که به عنوان تکلیف شاق در شریعت نام برده شده، همگی در مقایسه با مصلحت هایی که مترتب می شود حرجی است. یعنی اگر سختی های صورت عمل و منافی که عمل دارند را کسر و انکسار کنیم، در واقع هیچ حرجی را مشاهده نخواهیم کرد.^۱

این پاسخی است که صاحب فصول داده و جوابش معلوم است چون اساساً گفتیم موضوع بحث ما افعال حرجی بدون لحاظ مصالح و غایات است و فی نفسه اگر خود فعل حرجی باشد می خواهیم ببینیم برداشته می شود یا خیر. اینکه مثلاً این عمل ولو اینکه حرجی باشد در آخرت پاداش های فراوانی به آن داده می شود، مسئله را تغییر نمی دهد چون بالاخره یک فعل حرجی است. ما به این خیلی نمی پردازیم چون اصولاً پاسخ هایی از این قبیل در حقیقت تمرکز و تکیه بر نکته و نقطه ای دارد که از بحث ما خارج است. پس ما این را هم کنار می گذاریم و جای پرداختن جدی هم ندارد. بالاخره این یک تکلیف حرجی است ولو اینکه منافی در آخرت به این شخص تعلق بگیرد.

پاسخ اول (سید طباطبایی)

در بین پاسخ هایی که به این شبهه و اشکال داده شده، یکی پاسخی است که مرحوم نراقی هم آن را ذکر کرده و تعبیر بعض سادة مشایخنا بکار برده، است. البته این راه حل را صاحب فصول هم مورد توجه قرار گرفته، خود مرحوم مراغی، صاحب عناوین هم این را تلقی به قبول کرده هر چند اضافاتی هم نسبت به کام سید طباطبایی دارد. اصل پاسخ از ناحیه سید طباطبایی است که در فوائد الاصول، به آن اشاره کرده است.^۲

ما این راه حل را ذکر می کنیم و اضافاتی که مرحوم مراغی هم دارند را هم ذکر خواهیم کرد.

سید طباطبایی می فرماید آنچه که در شریعت از تکالیف مانند حج، جهاد، زکات برای بعضی از مردم، دیه بر عاقله و... وارد شده، هیچکدام حرجی نیستند. چون فإن العادة قاضية بوقوع مثلها و الناس یرتکبونَ مثلَ ذلک من دون تکلیفٍ و من دون عوض. برای اینکه با قطع نظر از شرع و شریعت در میان مردم این یک امری است که واقع می شود و مردم این قبیل کارها را انجام می دهند بدون اینکه احساس سختی و مشقت داشته باشند و بدون اینکه عوضی مطالبه کنند. اینکه شما می بینید امری در بین مردم رواج دارد و اغلب مردم آن را انجام می دهند بدون اینکه آن را سخت بدانند، بدون اینکه حتی عوضی مطالبه کنند، حاکی از این است که این تکالیف اصلاً حرجی نیستند. و شاهدش هم این است که اغلب مردم این کار را انجام می دهند بدون اینکه احساس سختی و زحمت داشته باشند و بدون اینکه حتی عوض و مزد طلب کنند. مانند آنهایی که از روی غیرت و مقابله می کنند با مهاجمین به ناموس و وطنشان. در همه ملت ها حتی کسانی که دین و آیین هم نداشته باشند، می بینیم که مردم حاضرند در برابر مهاجمین ایستادگی کنند و به ازای آن یا چیزی را طلب نمی کنند مانند مقابله ای که در برابر تهاجم به ناموس صورت می گیرد و یا اگر هم این کار را به خاطر پاداش انجام دهند، عوضی

۱. الفصول الغروية، ص ۳۳۴.

۲. فوائد الاصول، ص ۱۱۸، فایده ۳۶.

ناچیز می‌گیرند. مثلا کسی می‌جنگد و مقرری ناچیزی هم به او داده می‌شود. طبیعتا به خطر انداختن جان و سختی‌هایی که در مبارزه و مجاهده است، در برابر عوضی که می‌گیرند خیلی بالاتر و مهمتر است. این نشان دهنده این است که این تکالیف حرجی نیست.

البته ایشان می‌گویند برخی از این امور سخت است مانند تعذیب النفس، یعنی خود را در برابر فشار قرار دادن. اینکه انسان مباحات را بر خود حرام کند، اینکه هر چه مشتبه است را بخواهد ترک کند و یا دائما از یک نوع مشتهیات اجتناب کند، حرج و ضیق است. ولی هیچکدام این‌ها در شریعت وجود ندارد. ما نه در شریعت داریم که شما ریاضت بکشید، نه اینکه مباحات را بر خود حرام کنید.

این اصل مطلبی است که ایشان فرموده ملاحظه فرمودید که این دقیقا در نقطه مقابل صاحب وسائل است. صاحب وسائل میگفت اگر ما بخواهیم نفی حرج را بپذیریم لازمه اش این است که جمیع تکالیف رفع شوند چون همگی حرجی اند. اما ایشان در نقطه مقابل ایستاده و می‌گویند ما در شریعت اصلا هیچ تکالیف حرجی نداریم.

لکن این کلام از سوی بسیاری مورد اشکال قرار گرفته و پذیرفته نشده است. خود مرحوم نراقی بعد از نقل این سخنان در آن اشکال کرده است. مناسب است اشاره ای هم کنیم به اضافاتی که مرحوم مراغی در اینجا دارند؛ گفتیم اصلا این راه حل از سوی سید طباطبایی ارائه شده صاحب فصول هم این را پذیرفته، البته ایشان عمدتا این بیان را در مورد جهاد ذکر کرده و به نوعی می‌خواهد حرجی بودن جهاد را نفی کند.

کلام صاحب فصول

وی به صورت کلی می‌گوید اگر چیزی بخواهد حرجی باشد باید حال اغلب مردم را در نظر گرفت. یعنی اگر یک کاری برای اغلب مردم مشکل باشد، حرجی محسوب می‌شود. اما اگر برای اغلب مردم سخت نباشد دیگر حرجی نیست. می‌گوید جنگ و جهاد با توجه به اینکه كثيرا واقع شده و در طول تاریخ مردم با انگیزه‌های مختلف گرفتار جنگ بودند مانند کشور گشایی، دفاع از مال و ناموس و... و چیزی که با قطع نظر از دین همواره بوده و دین تنها به آن جهت داده که جنگ‌ها باید محدود شود و در شرایطی خاص باشد، چگونه می‌تواند حرجی باشد؟ حرجی آن است که برای اکثر مردم مشکل و طاقت فرسا باشد، اما چیزی که اغلب مردم انجام می‌دهند، نشان دهنده آن است که حرجی نیست.^۱ پس بیان ایشان هم فی الجمله همان است که سید طباطبایی فرمودند.

کلام صاحب عناوین

^۱ . الفصول الغروية، ص ۳۳۴.

مرحوم مراغی^۱ بعد از نقل سخن سید طباطبایی، اضافه ای دارد که این اضافه را ذکر می‌کنم. ایشان می‌گوید و نزید ذلک توضیحا و نقول دفعاً لما تخیل بعضهم من المناقشة فی هذا الکلام. برای اینکه مطلب سید طباطبایی واضح شود و آنچه که برخی به عنوان مناقشه در این کلام گفته اند دفع شود، شروع می‌کند به بیان این مطلب. در مقام استدلال هم استدلالی که سید طباطبایی گفته را پذیرفته اما مثال‌هایی را از عرف ذکر می‌کند تا بگوید این موارد حرج نیست.

مثلاً اگر مولایی به عبدش دستور دهد که در هر روز چند بار نزد او برود یا به او بگوید به اینکه به فقرا فلان مقدار از آنچه که مولا به تو می‌دهد بپرداز، یا مثلاً بگوید برای مدتی کوتاه از لذت در هر سال امساک کن، یا به او دستور دهد که در تمام مدت عمر و زندگی یکبار برو به راهی دور برای اینکه حاجت و خواسته کسی را برآورده کنی در حالی که اسباب و مقدمات سفر او را فراهم کند و آنچه که مورد نیاز او است را به او بدهد. آیا این از نظر آن عبد و عقلاً حرج محسوب می‌شود؟ یا مولا امکاناتی به عبد می‌دهد و بعد هم می‌گوید متعرض اموال دیگران نشو، مرتکب فساد نشو و... که آیا این از نظر عقلاً مورد سخت است؟ عقلاً این را سخت نمی‌دانند بلکه آن را به عنوان یک روش و طریقه احسن و بهترین طریق می‌دانند. این آیا از دید عرف حرج محسوب می‌شود؟

ایشان می‌گوید تکالیف دینی که خداوند متعال به بندگانش دستور داده انجام دهند و مقداری از آنچه که خدا به آن‌ها داده را به دیگران دهند یا سالی یکبار حج بروند، مدتی روزه بگیرند و... چطور می‌شود چیزی در نزد عرف احسن الطرق شناخته شود، اما همین کار را اگر خداوند بخواهد بر عهده بندگان بگذارد حرجی باشد. این اصلاً حرج محسوب نمی‌شود. صاحب عناوین مؤیدی را هم بیان می‌کند و می‌گوید بعضی از متدینین، آن‌هایی که اهل مراقبت و تعبد بیشتر هستند، تمام این تکالیف را انجام می‌دهند حتی زائد بر آن نسبت به مستحبات هم پایبندی دارند اما می‌بینیم هیچ سختی و مشقتی در خود حس نمی‌کنند و در زندگی آن‌ها هیچ مشکل و خللی ایجاد نمی‌شود. این نشان می‌دهد که این تکالیف حرجی نیستند.

آنگاه مرحوم نراقی می‌فرماید: «فإن الضیقَ معنی معروفٌ عرفاً»، معنای ضیق عرفاً معروف است و در ذهن عوام اهل شریعت اینطور آمده که این شریعت آسهل است از همه و راحت‌ترین راه‌ها را برای بندگی خدا ذکر کرده. سپس فروعی را ذکر می‌کند و می‌گوید: و نحن نمثلُ لک فروعاً متفرعة علی نفی الحرج و العسر حتی یتضح عندک الفرق بین المقامین. آن فروع زیاد است، ایشان حدود چهل مورد را ذکر می‌کند که ما نمی‌خواهیم بیان کنیم.

اما عمده این است که ایشان بعد از بیان این موارد به آن جهت دوم اشکال می‌پردازد. البته نتیجه ای که از بخش اول می‌گیرد این است: فالحق أن ما ورد فی الشرع من التکالیف لیسَ ممَّا یعدُّ عسراً و حرجاً عرفاً و کفاک فی هذا المعنی ملاحظة

۱. عناوین، ج ۱، ص ۲۹۶.

الآيات في هذا الباب. می‌گوید اصلاً این‌ها حرجی نیستند. سپس می‌فرماید: نعم بقی‌الاشکال الثانی و هو استدلالُ
الائمة فی بعض الامور الجزئية بنفی الحرج و هو العمدة فی المقام.

تفاوتی که کلام صاحب‌عناوین با کلام سید طباطبایی دارد عمدتاً در این جهت است، و الا اصل سخن و استدلال و راه
حل همان است که سید طباطبایی گفته است. صاحب‌فصول هم چیزی اضافه نسبت به سید طباطبایی نداشت و ریشه
اش همان بود، منتهی صاحب‌عناوین هم که آن را ذکر کرده و توضیح داده به این جهت پرداخته است. چون ما گفتیم
طبق بیان خود مرحوم نراقی و نیز مرحوم مراغی در عناوین دو امر وجود دارد که تولید اشکال و مانع کرده اند. یکی
همین وجود تکالیف شاق در شریعت و دیگری هم نفی حرج در بعضی از امور جزئی.

راه حل سید طباطبایی معطوف به جهت اول و امر اول بود که بگوید آن چیزهایی را که شما گمان می‌کنید به عنوان اشکال
یعنی تکالیف شاق و صعب در شریعت، هیچکدام صعب نیستند، با همان بیانی که ملاحظه کردید. و دیگر به امر دوم
پرداخته است. آن امر دوم این بود که چگونه میتوان توجیه کرد اموری را که بسیار سهل و آسان تر است اما به استناد
نفی حرج نفی شده است. این است که صاحب‌عناوین می‌فرماید: نعم بقی‌الاشکال الثانی و هو استدلال الائمة فی
بعض الامور الجزئية بنفی الحرج و هو العمدة فی هذا المقام. می‌گوید اشکال دوم یعنی اینکه ائمه در بعضی از امور جزئی
به نفی حرج استدلال کرده اند باقی مانده است. مثلاً اگر پارچه‌ای بر روی زخم بسته، تیمم کند و لازم نیست وضو بگیرد
و مواردی از این قبیل. این را عمدتاً خود مرحوم نراقی توجه داشته است و قبلی‌ها بیشتر به جهت اول پرداخته بودند که
به نوعی وجود تکالیف در شریعت را توجیه کند. این دومی کمتر مورد توجه قرار گرفته، لذا بعد از مرحوم نراقی، صاحب
عناوین به این دومی هم توجه کرده اند.

سپس صاحب‌عناوین شروعی می‌کند به پاسخ دادن و سه پاسخ به اشکال دوم می‌دهد؛ فنقول:

اولاً: إن هذه الاستدلالات غالباً فی قبال العامة و المقصود اسكاتهم بظاهر الكتاب. استدلال در امور جزئی عمدتاً برای
اسکات خصم بوده است و می‌خواستند عامه را اسکات کنند و به ظواهر کتاب در مقابل آن‌ها اخذ میکردند برای اینکه
آن‌ها را وادار به سکوت کنند.

ثانیاً: أن اغلب موارد الاستدلال يُعدُّ فی العرف حرجاً ولو لم يكن فيه نصٌ خاصٌ لكننا نفيه أيضاً بالعموم. می‌گوید اغلب
مواردی که مورد استدلال قرار گرفته، اتفاقاً مواردی است که در عرف هم حرج محسوب می‌شود و اگر نصی نباشد، ما
به سبب عموم آن را نفی می‌کنیم، لذا آنهم با این عموم قابل نفی است.

ثالثاً: نقول لا يلزم من استدلال بنفی الحرج كون ذلك الشئ حرجاً بخصوصه بل لعله لانضمامه إلى التكاليف الأخر. یعنی
اگر ائمه در بعضی از امور جزئی به نفی حرج استدلال کردند، لازم نمی‌آید که خود آن به خصوص حرجی باشد. چه بسا
امری که به نظر ما جزئی است، به ضمیمه امری دیگر تکلیفی محسوب شود و الا خود این تکالیف به تنهایی

حرجی نیستند و امام که به آیات برای نفی این تکالیف جزئی استدلال کرده، در حقیقت این را به ضمیمه بعضی تکالیف دیگر لحاظ کرده و نفی کرده. پس باز هم مجموع آن می‌شود حرجی نه خصوص آن تکالیف جزئی.^۱

البته ایشان سپس یک ملاک کلی می‌دهد. می‌گوید ملاک حرجی بودن در حقیقت کمیت تکلیف است. یعنی اگر تکلیفی از نظر کمی زیاد باشد ولو اینکه آسان باشد حرجی است. اما اگر تکلیفی ولو فی نفسه سخت باشد، اما زیاد ادامه نداشته باشد و از نظر کمی فراوان نباشد، حرجی محسوب نمی‌شود.

و بالجمله لا یدورُ العسر و الحرج مدارَ شدة التکلیف و عدم شأنه و علو مقامه فی الاقطار بل قد یختلف عن ذلک کثیراً و مدارُهما غالباً علی زیادة الکمّ و غلبة الوقوع و عموم البلوی و ندرة المناص و العلاج و إن کان شیئاً لایعدُّ تکلیفا فی نظر العقلاء و المکلفین.

می‌گوید معیار کمیت است. اگر چیزی از نظر عرف تکلیف سخت محسوب نشود اما وقتی از نظر کمی زیاد می‌شود و باید تکرار شود، حرجی محسوب می‌شود. پس معیار زیاده الکمّ و غلبة الوقوع و عموم البلوی و ندرة المناص و العلاج است. ملاحظه فرمودید که عمده تفاوتی که بین کلام صاحب عناوین و سید طباطبایی وجود دارد در سه جهت است:

۱. در توضیحاتی است که ایشان ذکر کرده.

۲. پرداختن به اشکال دوم.

۳. در ارائه ملاک و معیار است.

ما مجموعاً این را به عنوان راه حل اول ذکر کردیم. مرحوم صاحب عناوین هم راهی جدا از سید طباطبایی نگفته، اصل راه را همان قلمداد کرده، منتهی به آن پر و بال داده. توضیح داده، مثال زده و صریحاً به مشکل دوم پرداخته و ملاکی هم که سرانجام داده در راستای همان است. و ملاحظه فرمودید که صاحب فصول هم این راه را در کلماتش ذکر کرده است البته به غیر از آن راهی که گفته شد خارج از موضوع است.

اینکه آیا این مطالب تمام است یا خیر را در جلسه آینده انشاءالله بررسی خواهیم کرد.

«والحمد لله رب العالمین»

۱. عناوین، ج ۱، ص ۲۹۶ تا ۲۹۹.